

## «اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر»

احمد وفایی بصیر<sup>۱</sup>

### چکیده

این مقاله با عنوان «اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» به شرح و نقد و بررسی آراء محققان در باب رباعیات و اشعار ابوسعید می‌پردازد. نگارنده در آغاز دلایل محمد منور در باب رد شعرگویی ابوسعید را با توضیحات دکتر شفیعی کدکنی آورده و سپس دلایلی را که سعید نفیسی در شعر سروdon ابوسعید اقامه کرده ارائه کرده، در ادامه نقدهایی را که دکتر شفیعی کدکنی بر این دلایل دارند بازگو شده که این نقدها در کلیت خود صائب‌اند البته استثنائاتی هم دارند. دلایل خود در شعر سرایی ابوسعید را ارائه کرده است. یک یا دو نص که شعر گویی ابوسعید را رد کرده‌اند (یعنی دو کتاب اسرار التوحید و زندگی نامه ابوسعید نوشته ابوروح) رادر تقابل با نصی دیگر (همه نسخ قدیمی مرصاد‌العباد) قرار داده‌ایم. روش اجرای پژوهش حاضر توصیفی کتابخانه‌ای است و نگارنده با رجوع به منابع معتبر پایه‌های استدلال خویش را متقن ساخته است.

**کلید واژه‌ها :** ابوسعید، رباعیات، انتساب ، اصالت.

---

۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی رودهن

Ahmad.zakeri@Kiau.ac.ir

تاریخ پذیرش  
93/7/23

تاریخ دریافت  
92/2/18

## مقدمه

بحث در باب شعر سروdon ابوسعید بحث بسیار گستردگ و دامنه داری است که در طول تاریخ محققان بسیاری را بر آن داشته که اشعاری را به او منسوب کنند و یا هر گونه شعرسراپی را ازو سلب نمایند. قدر مسلم آن است که ابوسعید اشعار قابل ملاحظه‌ای را از دیوان شعرای عرب و شعرای پارسی زبان از حفظ داشته و البته در موارد متعددی هم رباعیات و مفرداتی سروده که در انتساب آن‌ها به او نمی‌توان تردید کرد. محققان بزرگی چون استاد سعید نفیسی و استاد شفیعی کدکنی در باب رباعیات ابوسعید دو دیدگاه کاملاً متناقض و متضاد دارند. استاد نفیسی مجموعه‌ای از رباعیات ابوسعید را که بالغ بر هفتصد و بیست رباعی و نوزده بیت پراکنده از رباعیات و پنجاه و هشت قطعه و ابیات پراکنده می‌باشد فراهم آورده با این حال نفیسی در مقدمه آن تعداد رباعی هایی را که در دیوان شعرای دیگر هم گرد آمده به دست داده که بعض این شعرا پیش از ابوسعید و غالباً آنان پس از ابوسعید می‌باشند اما این که این تعداد رباعی محققًا از ابوسعید باشد سخنی بدور از تحقیق خواهد بود. در نقطه مقابل استاد نفیسی، استاد شفیعی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید بر این باورند که ابوسعید شعری نسروده است مطابق گفته‌های منور و ابوروح و آن چه بر زبان او رفته از زبان پیران قوم خاصه بشر یاسین است لکن در مقدمه‌ای که بر حالات و سخنان ابوسعید نگاشته‌اند این نظر را تعديل کرده‌اند و امکان شاعری ابوسعید و سروdon رباعی از سوی او را منتفی ندانسته‌اند. نظر نگارنده این سطور در باب اصطلاح رباعیات ابوسعید دقیقاً و تحقیقاً نظری معتمد و میانه نظر این دو استاد بزرگوارست و دلایل صحت انتساب رباعیات ابوسعید هم در این پژوهش به تفصیل و با ارائه منابع و اسناد معتبر ارایه گردیده است.

## پیشینه تحقیق :

در زمینه پژوهش حاضر دکتر شفیعی کدکنی مباحثی علمی و دقیق در مقدمه اسرار التوحید و در کتاب "از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر" آورده‌اند که نظر ایشان در این دو کتاب در خصوص شاعری ابوسعید کاملاً متفاوت و ممتاز از یکدیگرست. استاد سعید نفیسی هم در مقدمه ممتع و حواشی عالمانه‌ای که بر سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر نگاشته‌اند، مشخص کرده‌اند که چه تعداد از هفتصد و بیست رباعی منتبه به ابوسعید در دیوان

### «اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (64-33)

شعرای پیش و پس از او آمده است. جز تبعات این دو استاد فاضل می‌توان اشعار و رباعیاتی را که در اسرار التوحید از قول ابوسعید نقل شده قدیم ترین و قویم ترین پیشینه پژوهش حاضر به شمار آورد.

#### **دیدگاه محمدبن منور و شفیعی کدکنی در باب اشعار ابوسعید ابوالخیر**

دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید در این باب چنین می‌نوگارد: «یکی از مسائل عمدۀ شعر فارسی، مسئلۀ شعرهای منسوب به ابوسعید ابوالخیر است. بر روی هم این شعرها دو گروه‌اند: آن‌ها که در اسرار التوحید یا حالات و سخنان و احتمالاً بعضی متون قدیمی تصوف از قبیل کشف المحجوب هجویری آمده است و دسته دوم آن‌ها که در قرون و اعصار بعد، در جنگ‌ها و تذکره‌ها به نام وی ثبت شده و بعدها در مجموعه‌هایی به نام رباعیات ابوسعید گرد آمده است.»

بحث اصلی و مرکزی را باید از این جا آغاز کرد که در شعرهای گروه اول، جز دو رباعی و در حقیقت یک رباعی و نیم بقیه جای تردیداند. آن دو رباعی که مسلماً بوسعید آن‌ها را سروده است عبارت‌اند از بیتی که در پاسخ رقه درویشی به نام حمزه التراب نوشته و دیگری رباعی «جانا به زمین خابران خاری نیست...» اینک به عین تصریح محمدبن منور توجه کنید: «روزی [حمزه التراب] به شیخ ما رقه ای نبشت، و بر سر رقه، تواضع را، بنوشت که «تراب قدمه» شیخ ما قدس الله روحه العزیز، بر ظهر رقه نوشت جواب آن این یک بیت و بدو فرستاد، بیت:

چون خاک شدی خاک ترا خاک شدم پاک شدم	و شیخ الاسلام جد این دعاگوی، خواجه بوسعد، آورده است که جماعتی را گمان افتاد که بیت‌هایی که در میان سخن بر زبان مبارک شیخ ما می‌رفته است او گفته است و نه چنان است که او را چندان استغراق بودی، در حالت خود به مشاهده حق، که او را پروای تفکر در بیت و در هیچ چیز نبودی، در همه عمر او الا این یک بیت که بر پشت رقه حمزه نوشت و این دو بیت که هم شیخ فرموده:
کش با من و روزگار من کاری نیست	جانا به زمین خابران خاری نیست
در دادن صد هزار جان عاری نیست	با لطف و نوازش جمال تو مرا

## 36 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بیش از این، او، نگفته است. دیگر هر چه بر زبان او رفته است همه آن بوده است که از پیران خویش یاد داشته است. (محمد بن منور، 1390، ج 1، 203-202) گروه دوم شعرهایی که به نام ابوسعید نقل شده است و مجموعه‌ای از آن‌ها را استاد سعید نفیسی تحت عنوان سخنان منظوم ابوسعید ابی الخیر چاپ و منتشر کرده است، شعرهایی است که به لحاظ سبک شناسی و تحولات معنی و صورت شعر فارسی نه تنها به ابوسعید که به چند قرن بعد از او نیز غیر قابل انتساب است.

شعر دوستی بیش از حدّ ابوسعید و خواندن شعرهای مناسب در حالات مختلف و گفتن همان دو رباعی، سبب شده است که وجود او نیز مانند خیام مرکزی شود برای انتساب رباعی‌های عاشقانه و عارفانه، همان طور که هر چه رباعی مستانه و ملحدانه‌ای بوده است به خیام انتساب یافته است. حلّ مسأله شعرهای منسوب ابوسعید، بسی آسان تر از مسأله شعرهای خیامی است هم به لحاظ این اطلاعات که از زندگی ابوسعید داریم و هم به لحاظ شناختی که از هنجار شعرهای مورد نظر و پسند او در دست است. در برابر تصریحی که از محمدبن منور و جمال الدین ابوروح نقل کردیم، هجویری قطعه‌ای به عربی به نام ابوسعید نقل کرده و می‌گوید: و اندر معنی شیخ ابوسعید گوید:

تقشع غیم الهر عن قمر الحب  
و اسفر نور الصبح عن ظلمه الغیب  
فصادفه حسن القبول من القلب «  
و جاء نسيم الاعتذار مخففاً  
(هجویری، 1384: 371)

این شعر در اسرار التوحید نیز دوبار نقل شده است، ولی به صرف این که هجویری آن را به نام ابوسعید نقل کرده نمی‌توان قبول کرد زیرا چنان که در جای دیگر نشان داده‌ایم (تعليقات همین بیت) این شعر را ابوسعید بر ورق کاغذی نوشته و به بومسلم فارسی، یکی از صوفیان فارس داده است و همین نوشتن شعر و دادن آن به بومسلم فارسی گویا سبب شده است که هجویری آن را از آن شیخ ابوسعید بداند در صورتی که شعر به احتمال قوی از سروده‌های نصرین احمد خبز ارزی (متوفی 327) از شعرای عراق است که ما در تعليقات خویش در باب آن بحث کرده ایم و نشان داده ایم که ابوالقاسم قشیری نیز این شعر را در تفسیر لطایف الاشارات خویش به عنوان کماقیل نقل کرده است. (قشیری، 1971، ج 3، 126) و قشیری کسی نبوده است که از ابوسعید چیزی نقل کند. از شعرهای عربی که به ابوسعید

### \_\_\_\_\_ **«اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (33-64)**

نسبت داده شده یکی هم غزلی بوده است که فقط یک مصraig آن باقی مانده و صاحب عرفات در شرح حال ابوجعفر بن جیر خوزی می‌گوید: «و در ایام مسافرت او را مصاحبت با شیخ المکمل فی زمانه ابوسعید بن ابوالخیر در نیشابور واقع است و شیخ ابوسعید در مدح او گفته آن غزل مشهور عربی که از مصraig اوست : خفقان قلبی و ارتعاش مفاصلی... (شفیعی کدکنی ، شماره ۲، سال ۱۹۹ ص ۵) ولی با همه جستجوهایی که کردم در هیچ جا نشانه دیگر از این غزل «مشهور» نیافتم. اگر صاحب عرفات در نقل از منابع خود - که گویا درین مورد رساله الابرار است - اشتباه نکرده باشد ، بوسعید چنین غزلی داشته است که از میان رفته است ، در زهر الربيع (ص 295) سید نعمت الله جزایری، چنین مصرعی، ضمن شعری،  
به نام علامه حَلَّی (صص 602-672) نقل شده است :

لی فی محبتکم شهدود اربع  
و شهود کل قضیه اثنان  
خفقان قلبی و اضطراب مفاصلی  
و شحوب لونی و اعتقال لسانی

با این حال دکتر شفیعی کدکنی در کتاب «از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر» (ص 43 ) نظر معتدل تری از آن چه در مقدمه اسرارالتوحید در باب شعر سرایی ابوسعید اظهار کرده‌اند ، ارائه داده‌اند و آن این است که احتمال شعر سروden از ناحیه ابوسعید (شاعر بودن ابوسعید) را مردود ندانسته‌اند و استدلالی هم آورده‌اند که متقن است و اینک عین سخنان ایشان : «این گونه تصريحات (تصريحات منور و ابوروح در سروden اندک شعر از ناحیه ابوسعید) که در گفتار صاحب حالات و سخنان و صاحب اسرارالتوحید دیده می‌شود نشانه این است که وی جز همین دو نمونه شعری نسروده است اما این مساله که بوسعید جز این دو نمونه شعرهای دیگری نیز سروده باشد احتمال دوری نیست. خاندان او - که مؤلفان مقامات های شیخ بوده‌اند- با انکار شاعری او خواسته‌اند مرتبه نیای خویش را فراتر برند و این کار ایشان بی شباهت به آن نیست که مساله اُمی بودن پسر ارشد شیخ را امری قطعی تلقی کرده‌اند.(ر.ک ابوروح ، حالات و سخنان ابوسعید، چاپ ششم، ص 148؛ منور، 1390، ج 1، ص 365) حال آن که منشأ این امر حکایتی است که عبد الغافر فارسی (529-451) آن را در کتاب «السیاق» نقل کرده است و هم او خود تصريح به دانش

## 38 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

اندوزی ابوطاهر دارد و به یکی از تألیفات ابوطاهر به نام «الاربعین» نیز اشارت می‌کند.  
**(المختصر من کتاب السیاق، شماره 1886؛ نیز المنتخب من السیاق، شماره 747)**  
همان‌گونه که امّی بودن ابوطاهر - که مورد اجماع این مؤلفان است - اصلی ندارد و بیشتر برای افزودن بر معنویت او و خلق کرامتی برای ابوسعید (پیش بینی شیخ در مورد واقعه اصفهان و نظام الملک) پرداخته شده است، احتمال این نیز هست که بوسعید شعرهای بیشتری نیز داشته است که ایشان منکر آن شده‌اند تا بوسعید در شمار شاعران قرار نگیرد که شاعری را دون شأن او می‌دانسته‌اند.»

### دلایل 11 گانه سعید نفیسی در شعر سرایی ابوسعید ابوالخیر

جای شک نیست که حتماً ابوسعید به دو زبان فارسی و تازی شعر می‌گفته و حتی شاعر بسیار زبردستی بوده است و دلایل فراوانی که در میان هست بدین گونه است :

1- مؤلف اسرار التوحید درباره آغاز کار ابوسعید در نشابور می‌گوید : شیخ بر سر منبر بیت می‌گفتی و دعوت های به تکلف می‌کردی چنان که هزار دینار زیادت در یک دعوت خرج می‌کرد و پیوسته سماع می‌کرد....» سپس درباره این که مخالفان و بدخواهان وی به دربار غزنی نامه نوشته و ازو بد گفته‌اند می‌گوید : «نبشتند که اینجا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفی می‌کند و مجلس می‌گوید و بر سر منبر بیت و شعر می‌گوید...»

2- مؤلف حالات و سخنان نیز در همین زمینه می‌گوید : «شیخ پیوسته بر سر منبر بیت گفتی و هر کرا واقعه ای بودی بیتی بیرون دادی ، و سپس در همان زمینه التجا به دربار غزنوبیان می‌گوید که بدخواهان نوشتند: «شیخ صوفی پدید آمده است مجلس می‌گوید و در مجلس نه تفسیر قرآن می‌گوید نه اخبار رسول ، بلکه همه بیت می‌گوید...»

3- از جای دیگر اسرار التوحید بر می‌آید که با بوالخیر پدر ابوسعید از خردی وی را به سماع و شعر شنیدن و به یاد سپردن عادت داده بود و درین زمینه می‌گوید : چون چیزی به کار بردنندی و از نماز و اوراد فارغ شدنندی سماع کردندی. یک شب با بوالخیر به دعوت درویشان می‌شد، والده شیخ رحمه الله علیها از وی التماس کرد که بوسعید را هم ببر تا نظر درویشان و عزیزان بر وی افتد. با بوالخیر شیخ را با خویش برد. چون به سماع مشغول شدند قول این بیت بگفت،

### \_\_\_\_\_ **«اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (33-64)**

این عشق بلی عطای درویشان است  
خود را کشتن ولایت ایشان است  
دینار و درم نه زینت مردان است  
جان کرده نشار کار آن مردان است  
چون قول این بیت بگفت درویشان را حالتی پدید آمد و این شب تا روز بر این بیت  
رقص می‌کردند و در آن حالت بودند و از بسیاری که قول این بیت بگفت شیخ یاد  
گرفت.....(محمد بن منور، 1390، ج 1: 16)

**4**- عطار در «تذکره الاولیاء» از زبان ابوسعید می‌گوید که نخستین مرشد او شیخ ابوالقاسم گرگانی گفت: ای پسر خواهی که سخن خدا گویی؟ گفتم خواهم. گفت: در خلوت این می‌گویی.

من بی تو دمی قرار نتوانم کرد  
احسان ترا شمار نتوانم کرد  
گر بر تن من زبان شود هر موبی  
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد  
همه روز این بیت می‌گفتم تا به برکت این بیت در کودکی راه حق بر من گشاده شد.  
(عطار، 1379: 801-802) جای دیگر می‌گوید: «در خانقاہ سماع بود». و جای دیگر درباره اختلاف وی با ابوالقاسم قشیری می‌گوید: «استاد ابوالقاسم سماع را معتقد نبود یک روز به در خانقاہ شیخ می‌گذشت و در خانقاہ سماعی بود.» (همان: 811) جای دیگر درباره ملاقات ابوسعید با ابوالحسن خرقانی عارف مشهور می‌گوید: «شیخ ابوسعید گفت دستوری بود تا چیزی برگویند؟ شیخ گفت: ما را پروای سماع نیست، لیکن بر موافقت تو بشنویم. به دست بر بالشی می‌زندند و بیتی برگفتهند و شیخ در همه عمر خویش همین نوبت به سماع نشسته بود. مریدی بود شیخ را، ابوبکر خرقی گفتهندی و مریدی دیگر، درین هر دو چندان سماع اثر کرد که رگ شقیقه هر دو برخاست و سرخی روان شد.»

**5**- ابوالحسن هجویری 25 سال پس از مرگ ابوسعید رحلت کرده است. در کشف المحجوب یک بیت تازی از اشعار ابوسعید را آورده و می‌گوید: «شیخ ابوسعید گوید:  
تقشع غیم الہجر عن قمر الحب  
و اسفر نور الصبح عن ظلمه الغیب»  
(هجویری، 1384: 371)

#### 40 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

6- عارف مشهور عین القضاط همدانی که در سال 525 یعنی 85 سال پس از مرگ ابوسعید کشته شده است در کتاب زبدہ الحقایق معروف به تمہیدات قطعه‌ای شامل سه بیت از اشعار ابوسعید را صریحاً به نام وی روایت کرده است.

7- رباعی شماره 205 :

رضوان به عجب بماند و کف بر کف زد	حورا به نظاره نگارم صف زد
ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد	آن خال سیه بر آن رخ مطرف زد
(ابوالخیر، 1376: 30)	

از زمان‌های قدیم همیشه به نام ابوسعید معروف بوده است و شش شرح مختلف بر آن نوشته‌اند :

الف- شرح ناصرالدین عبیدالله بن محمود ابن شهاب الدین احرار معروف به عبیدالله احرار از مشایخ معروف نقشبندی متولد در رمضان 806 و متوفی در شب شنبه 29 ربیع الاول 895 بر آن نوشته و به نام رساله حورائیه معروفست و در دنباله اسرار التوحید چاپ ژوکوفسکی و چاپ بهمنیار آمده است.

ب- شرح شیخ محمد مغربی از متصوفه قرن نهم.

ج- شرح دیگری که مؤلف آن را هنوز نیافته‌است.

د- شرح شاه نعمت الله ولی عارف بسیار مشهور متولد در پنجشنبه 22 ربیع 731 و متوفی در پنجشنبه 22 ربیع 834.

ه- شرح دیگری از شاه نعمت الله ولی که نسخه‌ای از آن را در مجموعه رسایل ولی در کتابخانه موزه کابل دیدم و آن نیز به نام رساله حورائیه معروف است.

و- شرح دیگری از همو به عنوان «رساله ابوسعید ابوالخیر حورائیه» که از آن نیز نسخه‌ای در همان مجموعه هست.

8- از زمان‌های قدیم و شاید از قرن نهم به بعد مجموعه‌ای از اشعار پارسی و تازی به نام ابوسعید ابوالخیر در میان پارسی زبانان رواج بسیار داشته که در نسخه‌های مختلف گاهی 101 و گاهی 93 و گاهی 62 و گاهی 39 و گاهی 24 قطعه که اکثریت آن‌ها رباعیات فارسی است در آن گرد آمده است و برخی از خوشنویسان معروف خط نسخ تعلیق، نسخ‌ها و مرقع‌های بسیار زیبا از آن‌ها ترتیب داده‌اند از آن جمله دو نسخه خط در کتابخانه موزه

#### \_\_\_\_\_ **اصلات رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (64-33)**

کابل هست که اولی در قرن دهم نوشته شده و 93 قطعه در آن هست و دومی در 1302 نوشته شده و دارای 101 قطعه است. نسخه ای دیگر ازین مجموعه در تذکره حسینی تألیف میرحسین دوست سنبه‌لی که در 1163 تألیف کرده است. (سنبلی، 1292: 21-28) شامل 39 قطعه چاپ شده است..

**9**-در تفسیر «*کشف الاسرار و عده الابرار*» تألیف رشید الدین میبدی که در 520 یعنی 80 سال پس از مرگ ابوسعید تألیف شده برخی از رباعیات منسوب به ابوسعید آمده است. هر چند که مؤلف نامی از گوینده اشعار نبرده اما پیداست که این رباعیات کهنه است و از زمان نزدیک به روزگار ابوسعید در میان مردم رواج داشته و قطعاً در اوایل قرن ششم که این کتاب تألیف شده مشهور بوده است.

**10**-مهم ترین دلیل برین که ابوسعید حتماً شعر فارسی و بیشتر رباعی می‌گفته است این است که در رباعیات شماره 126 و 141 و 142 و 143 و 385 و 563 نام دشت خاوران آمده است که همان دشت معروف خوارزم باشد و شهرهای سرخس و ابیورد یا باورد و مرو و میهنه که ابوسعید در آن‌ها زیسته است در کرانه شرقی آن قرار گرفته‌اند و پیداست گوینده این رباعیات کسی است که درین نواحی زیسته است و بجز انوری شاعر معروف و ابوسعید دیگری از سخن سرایان ایران درین سرزمین نبوده‌اند. در رباعی شماره 6 (گفتی که منم ماه نشابور سرا...) نیز نامی از نشابور برده شده و ابوسعید مدت‌ها در آن شهر هم زیسته است.

**11**-دلیلی که از همه بالاترست این است که از زمان‌های قدیم چنان که از فهرست منابع این کتاب (رباعیات ابوسعید که نفیسی گردآورده است). برمی‌آید اشعاری به نام ابوسعید حتی در کتاب‌های معتبر آمده است و درین مجموعه 720 رباعی و 78 قطعه و بیت پراکنده آن‌ها را گرد آورده ام. از میان این اشعار برخی را به دیگران (خیام- خواجه عبدالله- باباافضل کاشانی- سعدالدین حموی- علاء الدوله سمنانی- عطار نیشابوری- مولوی- خرقانی- فارابی- بایزید بسطامی- رودکی سمرقندی- امام فخر حکیم- نجم کبری- احمد غزالی- عین القضات- احمد جام- سرخسی آبی- رشیدی سمرقندی- روزبهان بقلی شیرازی- رکن الدین محمود سنجانی خوافی- مجدد الدین بغدادی- محمدبن بدیع نسوی- کمال الدین مسعود خجندي- سنایی غزنوی- طوسی کاشانی- سیف الدین باخرزی- عمر شهروردی- خواجه معین الدین چشتی- خواجه نصیرالدین طوسی). هم نسبت داده‌اند اما

## 42 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

اکثر آن ها به نام دیگری نیست و اگر از دیگری بجز ابوسعید بوده است چه شده که همه جا به نام وی آورده‌اند و این اشعار که بسیاری از آن ها در نهایت دل انگیزی و شیوای است از کیست که به نام او نمانده است؟ زیرا قطعاً اگر از هر کس دیگری بود تا امروز آشکار می‌شد. (نفیسی، 1376: 35-40؛ 52-53)

### نقد شفیعی کدکنی بر دلایل نفیسی

دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید محمد بن منور می‌فرماید: استاد سعید نفیسی از تعبیر بیت گفتن، استفاده شعر سرودن کرده و معتقد است که در تعبیر این مؤلفان هر جا آمده است که «شیخ این بیت گفت» یعنی این بیت را سرود با این که متون فارسی سرشار است از تعبیر بیت گفتن به معنی خواندن و قرائت کردن. شادروان استاد سعید نفیسی ادله بسیار ضعیفی برای اثبات نظر خویش آورده که «مهم ترین دلیل» آن عبارت است ازین که: «نام دشت خاوران» در بعضی ازین رباعیات آمده است و پیداست که گوینده این رباعیات کسی است که درین نواحی زیسته است و بجز انوری شاعر معروف و ابوسعید دیگری از سخن سرایان ایران درین سرزمین نبوده‌اند. (نفیسی، 1376: 53 مقدمه) به هر حال ازین دو رباعی که بگذریم بقیه شعرهایی که بر زبان شیخ رفته، باید از دیگران باشد بخصوص که مؤلف اسرار التوحید فصلی را که اختصاص به این شعرها دارد تحت عنوان «آن چه بر زبان شیخ رفته» آورده است و نه «آن چه سروده». با این همه، تا امروز همه جا او را به عنوان یکی از شعرای بزرگ زبان فارسی و در حقیقت مؤسس شعر عرفانی شناخته‌اند چه در تحقیقات ایرانیان و چه در کارهای خاورشناسان. گروه دوم شعرهایی که به نام ابوسعید نقل شده است و مجموعه ای از آن ها را استاد سعید نفیسی تحت عنوان سخنان منظوم ابوسعید ابی الخیر چاپ و منتشر کرده است، شعرهایی است که به لحاظ سبک شناسی و تحولات معنی و صورت شعر فارسی نه تنها به ابوسعید که به چند قرن بعد از او نیز غیر قابل انتساب است. (محمد بن منور، 1390، ج 1: 112-113 مقدمه)

**شرح و نقد:** سخنان دکتر شفیعی کدکنی در رد استدلال استاد سعید نفیسی (بیت گفتن شیخ لزوماً به معنی سرودن شعر از ناحیه شیخ باشد) از وجهی کاملاً صحیح است؛ اما آن چه در صحت قول ایشان تردید ایجاد می‌کند این است که مطابق آن چه شفیعی

### \_\_\_\_\_ **«اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (33-64)**

کدکنی در مقدمه اسرارالتوحید (ص 15) به نقل از محمد بن منور آمده (شیخ ما هرگز خویشتن را «من» و «ما» نگفته است. هر کجا ذکر خویش کرده است گفته است: «ایشان، چنین گفته‌اند و چنین کردند.») می‌توان یقین حاصل کرد که محوری ترین اندیشه عرفانی و سلوکی ابوسعید همانا نفس ستیزی و ترک حظوظ نفس بوده ، لذا با عنایت به این بعد محوری سلوک ابوسعید، به استناد عنوان «آن چه بر زفان شیخ رفته » نمی‌توان استنباط کرد که تمام آن مفردات و رباعیاتی که در ابواب و فصول اسرارالتوحید آمده متعلق به ابوسعید نیست و سراینده آن شخص دیگری است. اگر دلیل سعید نفیسی با عنایت به معنی بیت (= شعر سروden) محل تردید قرار می‌گیرد قول شفیعی کدکنی هم با عنایت به محوری ترین اندیشه ابوسعید که همانا ترک نفس و دوری از منیت و من گویی می‌باشد محل شک و تردید است. علی الخصوص که عطار هم از قول ابوسعید در «تذکره الاولیاء» می‌آورد که گفته: «ما جمله کتاب ها در خاک کردیم و بر سر آن دگانی ساختیم. که اگر بخشیدمی یا بفروختمی دید آن مت بودی به امکان رجوع به مسئله ، پس از آن ما را بمانند که آن نه ما بودیم. آوازی آمد از گوشه مسجد که : او لم یکف بریک ؟ نوری در سینه ما پدید آمد و حجاب ها برخاست.» (عطار، 1379: 805)

با عنایت به این سخنان عطار، آن چه در عرفان ابوسعید نقش کلیدی داشته استفاده مریدان از گوش بوده نه چشم (استفاده از چشم برای مطالعه کتب و دواوین) و در این راستا و از همین روست که وی دیوان شعر و یا مثنوی ترتیب نمی‌دهد و مریدان از مجالس او که آکنده از ابیات عرفانی است بهره مند و مستفید می‌گردند و رباعیات او بسان روایات شفاهی شاه نامه فردوسی سینه به سینه و به صورت شفاهی از نسلی به نسلی منتقل می‌شود تا در قرون متأخر از آن مجموعه هایی فراهم می‌آید. مجالس عرفانی او به حدّی غنی ، سرشار و آموزنده بوده است که مریدان را از رجوع به هر گونه کتب اخلاقی و عرفانی بی نیاز می‌گردانده است. در خصوص رباعیاتی هم که نام خاوران دارد ، استاد سعید نفیسی دلیل آورده که جز ابوسعید و انوری شاعر معروف کس دیگری در این ناحیه زندگی نمی‌کرده و در نتیجه این رباعیات مسلمًا از ابوسعید است ، لکن این دلیل متقنی نیست و حق به جانب دکتر شفیعی کدکنی است اما دلیل محکم تری از آن چه استاد نفیسی آورده می‌توان اقامه کرد و آن این است که ابوسعید مدّتی -قریب هفت سال - را در حوالی

#### 44 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

سرخس ، میهنه ، ابیورد و طوس به ریاضت گذرانده است و لذا این رباعیات از آن روی که بازتاب دهنده مشقات و مجاهدات سلوکی وی در آن نواحی می‌باشد، به وی تعلق می‌یابند. محمدبن منور می‌گوید : «بیشتر نشست شیخ به رباط کهن بودی و آن رباطی است بر کنار میهنه بر سر راه ابیورد و شیخ ما در آن جا بسیار ریاضت و مجاهدت کرده است و بالایی است بر سر راه مرو به دروازه میهنه نزدیک، آن را زَعْلَ گویند و رباطی دیگر است بر راه طوس از میهنه تا آن جا دو فرسنگ باشد، در دامن کوه ، آن را رباط سر کله خوانند این موضع که یاد کرده آمد عبادتگاه های شیخ ما بوده است ، که چون در میهنه بودی بیشتر درین موضع بودی و این جا قرار گرفتی.» (محمد بن منور، 1390، چ1، ص29) شاید عارف شاعر دیگری هم در دوره او در خاوران زیسته باشد، و رباعیاتی هم سروده باشد اما از آن جا که این دو رباعی علاوه بر اسم خاوران کاشف از ریاضات سلوکی ابوسعید هم می‌باشد، انتسابشان به وی قطعی می‌گردد. مضافاً بر این که خود محمدبن منور هم در اسرارالتوحید به صدور قطعی یک رباعی از ابوسعید که در آن نام خاوران هست ، تصریح کرده است.

اما ایراد دیگری که دکتر شفیعی کدکنی بر سخنان منظوم ابوسعید که به اهتمام سعید نفیسی گردآمده است وارد کرده‌اند این است که این رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید از لحظ سبک شناسی و تحولات معنی و صورت در شعر فارسی به هیچ وجه با عصر ابوسعید که مرحله آغازین رشد و نمو شعر فارسی است تطبیق ندارند فی المثل کهنگی و قدمت کلمات و سادگی معانی در آن ها دیده نمی‌شود آن گونه که در شعر حنظله بادغیسی و وصیف سگزی و ... هست. این سخنان دکتر شفیعی کدکنی در کلیت خود درست است اما استثنائاتی هم دارد به این معنی که هر بیت ، قطعه و رباعی که خارج ازین قاعده مذکور باشد و با رؤس اندیشه عرفانی ابوسعید تطبیق داشته باشد محققًا ازوست. در تأیید سخنان دکتر شفیعی کدکنی حداقل می‌توان به 5 رباعی که در سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر آمده‌اند و به طور قطع و بنابر نسخه های قدیمی تحریر مرصادالعباد 4 رباعی به نجم رازی و 1 رباعی به مجددالدین بغدادی تعلق دارند اشاره کرد :

رباعی 1 : ای کرده غمت خارت هوش دل ما	درد تو زده خانه فروش دل ما
سری که مقدسان از آن محرومند	عشق تو فرو گفت به گوش دل ما
(رازی، 1386 : 312)	

#### \_\_\_\_\_ **اصلت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (33-64) 45**

دکتر امین ریاحی در تعلیقات مرصادالعباد می‌آورد: این رباعی در «سخنان منظوم ابوسعید» به نقل از منابع متأخر به نام ابوسعید آمده است. ولی در صحت انتساب آن به نجم رازی تردیدی نباید داشت. زیرا هر هفت نسخه قدیمی مرصاد در اینجا و سه نسخه از آن‌ها در پاورقی صفحه 312 مرصادالعباد آن را به مؤلف نسبت داده‌اند.

رباعی 2: مردان رهش زنده به جانی دگرند      مرغان هواش زآشیانی دگرند

منگر تو بدین دیده بدیشان کایشان      بیرون ز دو کون در جهانی دگرند

(همان: 339)

امین ریاحی در تعلیقات مربوط به این بیت می‌آورد: در کتاب «سخنان منظوم ابوسعید» این رباعی با تحریفاتی به نقل از مجموعه‌های خطی ثبت شده است. اما با توجه به ضبط هر شش نسخه قدیمی مرصاد که متفقاً آن را به مؤلف نسبت داده‌اند و حتی نسخ تحریر اول مرصاد (یعنی نسخ س، قو) که در پاورقی صفحه 496 مرصاد العباد آورده‌ام مجددًا آن را به مؤلف (نجم رازی) نسبت داده‌اند و همچنین در رساله عقل و عشق هم به نام مؤلف آمده، تردیدی نباید داشت که این رباعی از نجم رازی است.

رباعی 3: عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست

اجزای وجود من همه دوست گرفت

نامی است ز من بر من و باقی همه اوست (همان)

امین ریاحی در تعلیقات مرصاد متذکر می‌شود که رباعی فوق در کتاب «سخنان منظوم ابوسعید» (ص 16) از مأخذ بالنسبه جدید از آن جمله "سلسله العارفین و تذکره الصدیقین" تألیف محمد قاضی (تالیف 910) و "نظم گزیده" محمد صادق نظام تبریزی (تالیف 1036) و "مختارالجوابع" (از اواخر قرن سیزدهم) نقل شده است. مرحوم نفیسی در تعلیقات (ص 124) توضیح داده است که: «این رباعی به نام اوحدالدین کرمانی و عبدالله انصاری و در جزو رباعیات مولانا جلال الدین بلخی نیز آمده است اما چون در کتاب سوانح احمد غزالی نیز هست قطعاً از اوحدالدین کرمانی و جلال الدین بلخی نیست.» بنابر ضبط رباعی در نسخ قدیمی شش گانه مرصاد که ما از آن سود جسته‌ایم و بنابر این که در رساله عقل و

#### 46 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

عشق رازی تصریح شده که رباعی از مؤلف است، تردیدی در صحت انتساب آن به نجم رازی باقی نمی‌گذارد. در مورد نقل رباعی در رساله سوانح هم باید بگوییم که در نسخه قدیمی سوانح مؤرخه 659 که اساس چاپ مرحوم بیانی بوده و سایر نسخ معتبر سوانح این رباعی نیامده، و ضبط نسخ قدیمی مرصاد دلیل استواری بر الحاقی بودن در هر نسخه دیگر از سوانح است. علاوه بر دلایل دکتر ریاحی باید یادآور شوم مطابق آن چه محمدبن منور در مقدمه اسرار التوحید آورده است- شیخ ابوسعید تا پایان عمرش یک بار کلمه من را به کار نبرده و همیشه ایشان ما گفته- لذا اشعار و رباعیاتی که در آن ها روح من و منیت است و از آن بوی منیت استشمام می‌شود از منظومه تفکر عرفانی ابوسعید فرنگ‌ها دورند.

رباعی 4 : غم با لطف تو شادمانی گردد  
        عمر از نظر تو جاودانی گردد  
        آتش همه آب زندگانی گردد  
        گر باد به دوزخ برد از کوی تو خاک  
(رازی، 1386 : 358)

امین ریاحی در تعلیقات مربوط به این رباعی می‌آورد : این رباعی در دو نسخه «قو» و «س» مابه مصنف (= نجم رازی) نسبت داده شده ، اما در مصنفات افضل الدین (س 675) به استناد جنگ خطی شماره 900 مجلس (از اوائل قرن هشتم) و همچنین در جنگ خطی دیگری (از مجموعه مرحوم دکتر مهدی بیانی) به نام بابا افضل الدین ثبت شده است. مرحوم نفیسی در کتاب سخنان منظوم ابوسعید (صص 197، 174، 198) به نقل از کشکول شیخ بهایی و دو مقاله محتوى رباعیات ابوسعید چاپ هند به آن عارف بزرگ نسبت داده است و این بعيد به نظر می‌رسد. در "المعجم فی معايير اشعار العجم" (قیس رازی، 1314 : 307) و نیز در «مونس الاحرار» محمدبن بدر جاجرمی (ص 465 عکسی) بدون ذکر گوینده آمده است. و بدین صورت یا از بابا افضل کاشی است یا از نجم رازی.

رباعی 5: از لطف تو هیچ بنده نومید نشد  
        مقبول تو جز مقبل جاوید نشد  
        لطفت به کدام ذرّه پیوست دمی  
        کان ذره به از هزار خورشید نشد  
(رازی، 1386 : 398)

امین ریاحی در تعلیق این بیت می‌آورد: این رباعی در کتاب «سخنان منظوم شیخ ابوسعید» به اهتمام مرحوم نفیسی، ص 31 به نقل از مقاله هرمان اته آلمانی، چاپ 1875، و مجموعه ای از رباعیات ابوسعید چاپ هند به نام آن عارف نقل شده و در "جومع الحکایات" عوفی تالیف شده در حدود 630 (چاپ عکسی خاور، ص 264) بدون ذکر گوینده آمده است و با توجه به این که سه نسخه قدیمی مرصاد (قوه، حق) صریحاً آن را به شیخ مجددین بغدادی نسبت داده‌اند در انتساب آن به مجد بغدادی تردیدی نباید داشت. همچنین در تأیید سخنان دکتر شفیعی کدکنی می‌توان به رباعیات 25 گانه نجم الدین کبری اشاره کرد که 5 رباعی را سعید نفیسی در سخنان منظوم ابوسعید و به نام او آورده است. محقق بر جسته روس یوگنی ادوارد ویچ بر تلس این رباعیات نجم کبری را از چند مأخذ جمع کرده و در کتاب ارزشمند خود به نام «تصوّف و ادبیات تصوّف» در بخشی جدا ثبت کرده است. این رباعیات از ریاض العارفین، هفت اقلیم، آتشکده، مجالس العشاق، تاریخ گزیده، تذکره الشعرا، منتخب مرصاد العباد و خرابات ضیاء به دست آمده‌اند که بر تلس در تعیین رباعیات به علائم اختصاری آن ها اشاره کرده است و این علامات به ترتیبی که آمده شامل: ر-۵-آ-م-ت- گ-د-ای-خ-ض. می‌باشند. بر تلس در اثر خود جمعاً به 25 رباعی اشاره کرده است که برخی احتمال داده‌اند که همه آن ها شاید از نجم کبری نباشد، چنان که رباعی شماره 23:

هر سبزه که در کنار جویی رسته است  
گویی ز رخ فرشته خویی رسته است  
پا بر سبزه تا به خاری ننهی  
کان لاله ز خاک ماهرویی رسته است  
را به خیام نسبت داده‌اند که تذکره های ریاض العارفین و آتشکده معتقدند که از آر  
ججم الدین است. با عنایت به این که منابع مورد استناد نفیسی در گردآوری اشعار ابوسعید  
ستاختر و به لحاظ سند ضعیف تر است و منابعی که بر تلس ارایه داده متقدم تر و به لحاظ  
سند معتبرتر (تذکره های معروف) است می‌توان یقین حاصل کرد که این رباعیات که ذکر  
شده‌اند به طور قطع از نجم کبری می‌باشند نه ابوسعید ابوالخیر :

چون نیست ز هر چه نیست جز باد به دست  
چون هست به هر چه هست نقصان و شکست

## 48 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

پندار که هست هر چه در عالم نیست	انگار که نیست هر چه در عالم هست	رباعی 2: ر، آ، ای
و آن نان بنهم پیش سگی بر خوانی از ننگ بر آن نان ننهد دندانی	گر طاعت خود نقش کنم بر نانی و آن سگ سالی گرسنه در زندانی	رباعی 3: ه، ت، گ
برداشتن سرش به آسانی نیست آن کافر را سر مسلمانی نیست	دیویست درون من که پنهانی نیست ایمانش هزار دفعه تلقین کردم	رباعی 4: ه
وصل تو شب و روز تمنای همه ور با همه کس همچو منی وای همه	ای روی تو ماه عالم آرای همه گر با دگران به ز منی وای به من	رباعی 5: ه
بی مونس و یار و همنشینم کردی آیا به چه طاعت این چنینم کردی	با فاقه و فقر همنشینم کردی این مرتبه مقربان اندر تست	
با این همه در میان همان منظومه ای که سعید نفیسی به نام ابوسعید گرد آورده ، هستند ابیات و رباعیاتی که صریحاً از سوی عرفایی چون هجویری (صاحب کشف المحجوب) و نجم رازی (مرصادالعیاد) به ابوسعید منتسب شده‌اند و دیگر به قول دکتر شفیعی کدکنی نیاز به اجتهاد در مقابل نص نیست زیرا ما با دو نص قرن پنجم و ششم هجری که دو کتاب معتبر تصوّف نظری می‌باشند روبرو هستیم. البته دکتر شفیعی کدکنی نص هجویری را در برابر تصریح محمدبن منور و جمال الدین روح از درجه اعتبار ساقط می‌دانند. گویی هجویری نمی‌دانسته که این بیت عربی را ابوسعید ابوالخیر نسروده و از روی سهو یا عمد آن را به ابوسعید نسبت داده در صورتی که وی در مواضع متعدد کشف المحجوب که ابیات عربی را می‌آورد از ذکر نام سراینده بیت امتناع می‌ورزد و به عبارت «درویشی گفته است» بسندۀ می‌کند و در چندین مورد هم که این قاعده را کنار می‌گذارد صریحاً نام صوفیانی چون (شبی-حلاج-جنید) و از جمله ابوسعید ابوالخیر را می‌آورد. وانگهی سخنان محمد بن منور و ابوروح وحی منزل نیست چنان که ما در بخش «دلایل نگارنده در شعرسرایی ابوسعید ابوالخیر» به وضوح نشان داده ایم که حداقل در بیش از ۵۰		

## \_\_\_\_\_ **«اصلات رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (33-64)**

حکایت اسرار التوحید اشعاری از ناحیه ابوسعید سروده شده که در مواجهه با اشخاص بوده و فی البداهه بدون هیچ طرح ذهنی سروده شده و به هیچ وجه این ابیات نمی‌تواند از ناحیه مشایخ متقدم بر ابوسعید باشد. هجویری در کشف المحبوب یک بیت عربی از ابوسعید را می‌آورد و یک بیت فارسی و تلوبحاً می‌خواهد بگوید که ابوسعید به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گفته و تنها عارفی از خراسان بوده که به فارسی شعر می‌سروده است. در خصوص سایر عرفای ایران (ایزید و حلاج و جنید و شبای) به بیت عربی شان استناد می‌کند. ، ابوالقاسم قشیری هم در رساله اش همین روش هجویری را دنبال می‌کند. لذا باید برای کلام دکتر شفیعی کدکنی استثنائاتی هم قائل شد. (به این معنی که بعض اشعار و رباعیات مندرج در سخنان منظوم ابوسعید که استاد سعید نفیسی گردآورده در کتب معتبر صوفیه هم به ابوسعید منسوب شده‌اند) از آن جمله :

بیت عربی ابوسعید : « نقشع غیم الہجر عن قمر الحب و اسفر نور الصبح عن ظلمه الغیب »

بیت فارسی ابوسعید : که هجویری از ابومسلم فارس بن غالب الفارسی شنیده است:

آن چه گوشم نتوانست شنیدن به خبر      همه چشمم به عیان یکسره دید آن به بصر  
(هجویری، 1384: 510)

رباعیی که نجم رازی در «مرصاد و مرموzات اسدی» به صدور آن از ناحیه ابوسعید ابوالخیر تصریح کرده است :

ما را جز ازین زبان زبانی دگر است	جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست
قلاشی و رندی است سرمایه عشق	قرایی و زاهدی جهانی دگرست

(رازی، 1386: 202)

این رباعی را نجم رازی در تحریر دوم مرصاد و نیز در مرموzات اسدی نسخه مورخه 735 برگ 17 صریحاً به ابوسعید ابوالخیر (متوفی 440) نسبت داده است. و در اسرار التوحید (محمد بن منور، 1332: 339) جزو «ابیات که بر زفان شیخ ما رفته است.» ذکر شده، مصراج: «ما را بجز این جهان جهانی دگر است.» مصراج سوم: «قلاشی و عاشقی سرمایه ماست.» در مجموعه رباعیات «نزهه المجالس» تالیف جمال الدین خلیل شروانی (تالیف در حدود 449-622) نسخه مورخ 731 مضبوط در کتابخانه جارالله استانبول نیز ضبط است. در کشف الاسرار نیز بدون ذکر گوینده، آمده و بیت دوم آن چنین است.

## 50 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

آزاده نسب زنده به جانی دگرست

وان گوهر پاکشان ز کانی دگرست

(میبدی، 1361، ج1: 331)

در نامه های عین القضاط، چاپ بیروت، ص 237 و تمہیدات چاپ عسیران، ص 4 و زبده الحقایق، چاپ شیراز، ص 5 نیز سه بیت زیر به دنبال هم آمده و پیدا است که در اصل دو رباعی بوده و در هم آمیخته شده و دو بیت آخری رباعی دیگری است:

ما را پس ازین جهان جهانی دگرست      جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست

آن گوهر پاکشان ز کانی دگرست      آزاده نسب زنده بجانی دگرست

مارا گویند کاین نشانی دگرست      زیرا که جز این زبان زبانی دگرست.

همچنین 5 رباعی از رباعیات منظوم ابوسعید در مجموعه مصنفات احمدغزالی (متوفی بسال 520 هجری) آمده است. با عنایت به این نکته که غزالی آن رباعیات را از خود ندانسته (= بدون نام شاعر آورده) و با توجه به این که وی از عرفای دنباله رو مکتب خراسان است، این رباعیات یقیناً از عرفای متقدم خراسان است. لذا این استدلال دکتر شفیعی کدکنی که فرموده‌اند سخنان منظوم ابوسعید که سعید نفیسی گردآوری کرده به لحاظ سبک شناسی به چند قرن بعد ازو نیز غیر قابل انتساب است با چالش جدی مواجه می‌شود و از درجه اعتبار ساقط می‌گردد. زیرا احمد غزالی به فاصله یک نسل پس از ابوسعید ظهور می‌کند. رباعیات از این قراراند:

رباعی اول: دل گر ره عشق او نپوید چه کند

آن لحظه که بر آینه تابد خورشید

(نفیسی، 1376: 35)

رباعی دوم: اول که مرا عشق نگارم بربود

واکنون کم شد ناله چو دردم بفزوود

(همان: 37)

رباعی سوم که بیت دوم آن در مصنفات غزالی آمده:

من بودم و دوش آن بست بندۀ نواز      از من همه لابه بود و از وی همه ناز

شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید      شب را چه گنه قصه‌ی ما بود دراز

—**اصلات رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر»**(33-64)

(همان : 49)

رباعی چهارم : دل کرد بسی نگاه در دفتر عشق      جز دوست ندید هیچ رو در خور عشق  
چندان که رخت حسن نهد بر سر حسن      شوریده دلم عشق نهد بر سر عشق

(همان : 53)

رباعی پنجم : پیوسته تو دل ربوده ای معذوری  
غم هیچ نیازموده ای معذوری  
من بی تو هزار شب بخون در خفتم  
تو بی تو شبی نبوده ای معذوری

(همان : 93)

در تتمه و تکمله نقد دکتر شفیعی کدکنی باید یادآور شوم که استاد سعید نفیسی در مقدمه «سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر» می‌فرمایند : جنبه دیگری در اشعار منسوب به ابوسعید هست که شاید برخی را مردد و دودل کند و آن این است که گاهی تمایلی آشکار نسبت به عقاید شیعه و ائمه‌ی شیعه بیان کرده است. این جنبه نیز از اعتبار انتساب آن‌ها چیزی نمی‌کاهد زیرا که قطعاً ابوسعید در طریقه‌ی شافعی بوده و شافعیان ، خصوصاً شافعیان ایران، از سه فرقه‌ی دیگر اهل سنت و جماعت بیشتر بائمه‌ی شیعه احترام می‌کرده‌اند و آنگهی صوفیه اغلب سلسله‌ی خرقه و نسبت خود را برخی از ائمه‌ی شیعه مخصوصاً علی بن ابیطالب(ع) و علی بن موسی الرضا(ع) می‌رسانیده‌اند و در نظر ایشان امامان شیعه پیشوایان و بنیادگذاران تصوف بوده‌اند و پیداست که ابوسعید نیز درین عقاید استوار بوده است.» (همان : 62-63)

اما باید متذکر شوم که ابوسعید ابوالخیر همه مجالس خود را با عبارت ( و صَلَّى اللهُ عَلَى  
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِينَ ) ختم می‌کرده و حتی محمد بن منور حکایتی می‌آورد که او اطاعت از ائمه اطهار را فریضه و واجب می‌دانسته است که با عنایت به این حکایت می‌توان یقین حاصل کرد که ابوسعید ابوالخیر شیعه بوده است. و محبت او از محبتی که اهل سنت به خلفای چهارگانه ( که حضرت علی هم از آن جمله است ) می‌گذارند و شافعی به ائمه اطهار اظهار داشته، بسیار فراتر بوده است. حکایت ازین قرار است : « باباحسن، رحمه الله عليه، پیش نماز شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، بوده است و در عهد شیخ امامت متصوفه به اسم او بوده است یک روز نماز بامداد می‌گزارد. چون قنوت برخواند گفت : « تبارکت ربنا و تعالیت اللهم صل علی محمد » و به سجده شد. چون نماز سلام داد شیخ گفت : « چرا بر

## 52 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

آل صلوٰت ندادی و نگفتی : اللہم صل علیٰ محمد و علیٰ آل محمد؟ «بابا گفت : «اصحاب را خلاف است که در تشهید اول و در قنوت بر آل محمد صلوٰت شاید گفت یا نه، من، احتیاط آن خلاف را، نگفتم.» شیخ ما گفت : «ما در موبکی نرویم که آل محمد در آن جا نباشند.» (محمد بن منور، 1390، ج 1، 204)

### دلایل نگارنده در شعر سرایی ابوسعید ابوالخیر

۱- محمد بن منور در مقدمه باب اول اسرار التوحید که «ابتدا حالت شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز» نام گرفته است می‌گوید: بدانک شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، هرگز خویشن را «من» و «ما» نگفته است. هر کجا ذکر خویش کرده است گفته است: «ایشان، چنین گفته‌اند و چنین کرده‌اند.» (همان: 15) این سخن شیخ گذشته از تواضع ناظر به مسئله عرفانی فناه فی الشیخ هم می‌باشد. ابوسعید خود را در مشایخ خود فانی می‌دید و اراده اش در اراده ایشان محو گردیده بود. آری کسی که من و منیت و نفسانیت را در تمام اشکال و نمودهای آن در هم شکسته است چندان هم بعید نیست که رباعی هایی را که خود سروده به خود انتساب ندهد و بر آن برچسب «رباعی من» نزند و به پیر و شیخ خود نسبت دهد که او را به وصال و قرب حق رهنمون شده است؛ همان گونه که زندگی نامه نویس نزدیک به عصر ابوسعید در دنبال داستان بوحمزه التراب و نامه و جواب شیخ، می‌گوید: «پس شیخ روی به جمع کرد و گفت ما هرگز شعر نگفته ایم آن چه بر زبان ما رود گفته عزیزان بود و بیشتر از آن پیر ابلقسم بشر بود.» (ابوروح، 1382: 17).

وانگهی در اسرار التوحید ابیاتی یافت می‌شود که ابوسعید در مواجهه و رویارویی با افراد و متناسب با آن موقعیت خاص فی البداهه سروده است که به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد که این بیت از پیران قوم (مشایخ متقدم) باشد. برای مثال می‌توان به حکایات زیر اشاره کرد:

**حکایت ابوسعید و محمود مرید** : ابوسعید در جواب طوّافی که بر در خانقاہ آواز می‌داد که : «کما و همه نعمتی!» شیخ گفت : از آن مرد غافل بشنوی و کار بندی. کم آیید و همه شمایید! «پس گفت :

### \_\_\_\_\_ **«اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (33-64)** 53

فاساختن و خوی خوش و صفرا هیج تا عشق میان ما بماند بی پیچ

(محمد بن منور، ج 1: 1390)

**حکایت وی با قاضی صاعد :** دیگر روز قاضی صاعد با جمله قوم خویش به سلام شیخ آمدند و عذرها خواستند و گفت : «ای شیخ توبه کردم و از آن بازگشم.» و قاضی صاعد را از نیکورویی که بود ماه نیشابور گفته. شیخ این بیت بگفت :

گفتی که منم ماه نیشابور سرا ای ماه نیشابور نیشابور ترا

با ما بنگویی که خصومت ز چرا آن تو ترا و آن مانیز ترا

(همان: 73)

**حکایت شیخ ابوسعید و شیخ بوعبدالله :** چون شیخ در سخن گرم شد شیخ بوعبدالله آن حالت او بدید و آن سلطنت و اشراف او بر خواطر، با خود اندیشه کرد که چندین موقف به تجربه باشیم و چندین مشایخ را دیدم و خدمت ایشان کردم به سبب چیست که این همه برین مرد ظاهر می‌شود و بر ما هیچ ظاهر نمی‌شود. شیخ ما در حال رو به وی کرد و گفت : ای خواجه !

تو چنانی که ترا بخت چنان است و چنان من چنین ام که مرا بخت چنین است و چنین (همان: 84)

**حکایت ابوسعید و درویشان :** درویشان می‌آمدند از جانب مروچون جمع ایشان را بدیدند و معانقه کردند، بازگشتند. چون با پیش شیخ آمدند، شیخ گفت : ای حسن! پای افزار ایشان بیار» حسن پای افزار ایشان بستد و پیش شیخ آورد. شیخ از حسن بستد و بر زور سر بداشت و گفت :

آن را که همی جامه بباید زد و برد زانست همی بزرگ را دارد خرد

(همان: 169)

**حکایت به نظم درآوردن آیات قرآن :** وقتی از اوقات شیخ ما قرآن می‌خواند و در آخر عهد هر چه آیت رحمت بود می‌خواند و هر چه آیت عذاب بود می‌گذاشت. یکی گفت : «ای شیخ! این چنین نظم قرآن می‌ بشود.» شیخ گفت : ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن رود تا می‌ خورم امروز که وقت طرب ماست

#### 54 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

می هست و درم هست و بت لاله رخان هست      غم نیست واگر هست نصیب دل اعداست  
(همان: 201-200)

**حکایت ابوسعید و خواجه‌گ سنگانی :** «خواجه بفتح شیخ رحمه الله علیه گفت که خواجه‌گ سنگانی پیش شیخ ما آمد. جوانی لطیف بود. و جامه‌های نیکو پوشیده داشت. و شیخ را به دعوتی می‌بردند. شیخ را عادت بودی که از پس جمع راندی خواجه‌گ در پیش شیخ می‌رفت. و به خود فرو می‌نگرست. شیخ گفت: «ای خواجه! در پیش مرو!» خواجه‌گ باز پس استاد. چون گامی چند برفت شیخ گفت: «خواجه! باز پس مرو!» خواجه‌گ بر دست راست شیخ آمد، و گامی چند برفت. شیخ گفت: «خواجه! بر راست مرو!» خواجه‌گ بر دست چپ شیخ آمد، و گامی چند برفت. شیخ گفت: «بر دست چپ مرو!» خواجه‌گ تنگ دل شد و گفت: «ای شیخ! کجا روم؟» شیخ گفت: «ای خواجه! خود را بنه و به راست برو!» شیخ این بیت بگفت:

تا با تو توبی ترا بدین حرف چه کار  
کاین آب حیات است زآدم بیزار  
فریاد بر خواجه‌گ افتاد و در پای شیخ افتاد و توبه کرد و لبیک زده به سفر حجاز شد و  
از بزرگان شد. (همان: 217)

**حکایت ابوسعید و مجلسیان :** «و هم پدرم منور، رحمه الله علیه، روایت کرد که روزی شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، مجلس خواست گفت. چون بیرون آمد و بر تخت نشست و مقریان قرآن خواندند، جمیع بسیار آمده بودند، از سایلان. هر کسی از نوعی دیگر سئوالی کردند و مسائل بسیار مختلف بپرسیدند و شیخ نظاره می‌کرد و خاموش می‌بود، تا بسیار بپرسیدند. آخر شیخ گفت:

گر من به چنین زیار وادرام دست  
باورد و نسا و طوس یار من بس  
و صلی الله علی محمد و آلله اجمعین.» و دست به روی فرود آورد و از تخت فرو آمد و  
آن روز بیش ازین نگفت. (همان: 220-219)

**حکایت شیخ و حمزه از جاهی کاردگر :** در میانه‌ی مجلس شیخ، حمزه در رسید. شیخ روی سوی او کرد و گفت: «درآی حمزه! درآی حمزه! درآی حمزه!» و این بیت بگفت:

از چهره همه خانه منقش کردی      وز باده رخان ما چو آتش کردی

\_\_\_\_\_

55 ————— «اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (64-33)

شادی و نشاط ما یکی شش کردی      عیشت خوش با که عیش ما خوش کردی  
(همان: 224)

حکایت شیخ و زن مطرب مست : شیخ به راهی فرو راند و ما با وی به هم برفتیم در میان بازار، در راه زنی مطربه مست روی بازکرده و آراسته ، چنان که حالت ایشان باشد، فراشیخ ما رسید. جمع بانگ بر وی زندن و اشارت کردند که از راه شیخ فراتر شو. شیخ گفت: «دست از وی بدارید». چون آن زن به نزدیک شیخ رسید ، شیخ گفت : آراسته و مست به بازار آیی      ای دوست نترسی که گرفتار آیی

آن زن را حالتی پدید آمد و بسیار بگریست و در مسجدی شد که بدان نزدیکی بود.(همان : 232) و همچنین از این ابیات اسرارالتوحید می توان روح فی البداهه بودن آنها را فهمید:

از ترکستان کی بود آرنده تو      گو شو دگری بیار ماننده تو  
(همان: 239)

اوی موی تو چنان چه شب ملحدان لحد      ای روی تو چو روز دلیل موحدان  
مر حسن را مقدم چون از کلام قد      وی من مقدم از همه عشاق، چون تو بی  
ترسا به اسقف و علوی بافتخار جد      مکی به کعبه فخر کند بصریان به مد  
کامد پدید زیر نقاب از بر دو خد      فخر رهی بدان دو سیه چشمکان تست  
(همان : 246-247)

آنی که به خلد یادگار از تو برند      سبزی و بهشت را بهار از تو برند  
ایران همه فال روزگار از تو برند      در چینستان نقش و نگار از تو برند  
(همان: 266)

صاحب خبران دارم آن جا که تو هستی      یک دم زدن از حال تو غافل نیم ای دوست  
(همان: 270)

سوی رهی به چشم بزرگی نگاه کرد      آری چنین کنند کریمان که شاه کرد  
(همان: 289)

## 56 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

جز درد دل از نظاره‌ی خوبان چیست آن را که دو دست و کیسه از سیم تهی است (همان: 301)

ما را به سر چاه بربی دست زنی لاحول کنی و دست بر دست زنی (همان)

چون نیست شدی هست ببودی صنما گر خاک شدی پاک شدی لاجرمای (همان: 310)

چونان شده ام که دید نتوانندم تا پیش تو ای نگار نشانندم خورشید تویی به ذره من مانندم (همان: 313)

ابیاتی که در این حکایات ذکر کردیم با عنایت به فی البداهه سروده شدن آن‌ها در تناقض آشکار با گفته‌های جدّ محمدبن منور و همچنین زندگی نامه نویس نزدیک به عصر ابوسعید-ابوروح- می‌باشد که منکر سروden بیش از یک بیت و یک رباعی از ناحیه ابوسعید بوده‌اند و حتّی در این خصوص به گفته‌های خود ابوسعید هم استناد می‌کرده‌اند.

-2- منور در دو موضع از اسرار التوحید دو نظر متناقض در خصوص گرایش ابوسعید به شعر ابراز می‌کند: در یک موضع می‌گوید: «ابوسعید وقتی که مهنه را برای ادامه تحصیل به قصد مرو ترک می‌گفت و هنوز شاید کمتر از پانزده سال داشت، سی هزار شعر جاهلی را بر استاد خوانده بود و حفظ داشت.» (ص 20) و آثار این حافظه‌ی نیرومند و سرشار از شعر را در سفر بسطام و خرقان او می‌بینیم که با دانشمندی از بسطام همراه بود و آن دانشمند گفت: «آن روز از هزار بیت افرون بر زفان شیخ برفت.» (همان: 142) و در موضعی دیگر از قول جدّ خود-شیخ‌الاسلام- می‌آورد که گفته: «جماعتی را گمان افتاد که بیت‌هایی که در میان سخن بر زفان مبارک شیخ ما می‌رفته است او گفته است و نه چنان است که او را چندان استغراق بودی، در حالت خود به مشاهده حق، که او را پروای تفکر در بیت و در هیچ چیز نبودی، در همه عمر او الا این یک بیت که بر پشت رقه حمزه نوشته و این دو بیت که هم شیخ فرموده:

جانا به زمین خابران خاری نیست کش با من و روزگار من کاری نیست  
با لطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست

## \_\_\_\_\_«اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (64-33)

بیش از این، او، نگفته است. دیگر هر چه بر زبان او رفته است همه آن بوده است که از پیران خویش یاد داشته است. « (محمد بن منور، 202-203) اگر عارف استغراق داشته باشد قاعده‌تاً نه می‌تواند بیت عربی بسراشد و نه می‌تواند بیت فارسی بسراشد، اصولاً استغراق با غلبه هیبت جلال حق همراه است و اقتضای سکوت و خاموشی دارد؛ تنها در مقام بسط است که عارف زبان می‌گشاید و حقایق را در قالب رباعی و غزل و قطعه و قصیده می‌ریزد وانگهی این سخن جدّ منور در صورتی مقرن به صحت است که ابوسعید تا پایان عمر در استغراق دائمی به سر برده باشد و این هم غیر ممکن است؛ زیرا لازمه استغراق دائمی بیرون نیامدن از ناهشیاری و سکر است و حال آن که ابوسعید تنها در لحظاتی خاص از زندگی خود در سکر بوده و آن هنگامی بوده که به سمع می‌پرداخته است ، در باقی زندگی که مجلس داشته و برای مریدان خطابه می‌کرده کاملاً هشیار و بدور از سکر بوده است. ثانیاً شعر عرفانی نوعی جوشش درونی است و مطلقاً نیازی به فکر کردن و اندیشیدن ندارد پس این که جدّ منور گفته : « او را چندان استغراق بودی، در حالت خود به مشاهده حق، که او را پروای تفکر در بیت و در هیچ چیز نبودی »؛ چندان اساس و پایه ای ندارد؛ بلکه تفکر در حین استغراق از آن جهت غیر مجاز و ممنوع است که روح استغراق (سکر) با روح تفکر(صحو) در تعارض و تضاد است. ثالثاً بر همین مبنای که شعر عرفانی حاصل جوشش درونی است و نه کوشش بیرونی، هیچ استبعادی ندارد که ابوسعید در حال استغراق (سکر شدید) این رباعیات را سروده باشد.

3- نه قبل و نه بعد از زمان ابوسعید سند و مدرکی که دال بر انتساب رباعیات ابوسعید به عارفی متقدم تر از او باشد یافت نشده است. ، این چگونه است که ابوسعید ابوالخیر اشعار بسیاری به اقتضاهای مختلف سروده که بعضًا رباعی هم نیستند آن وقت ما بیاییم بر اساس گفته منور و ابوروح استدلال کنیم که این اشعاری که بر زبان ابوسعید رفته از مشایخ متقدم وی چون بشر یاسین است. وانگهی اگر این گونه باشد نهایتاً می‌توان یک بیت و سه رباعی و یک قطعه را که بشر یاسین در اوان سلوک ابوسعید، یکی را جهت ترغیب شیخ به استقامت در سلوک، دومی را جهت تصحیح معرفت شیخ ، سومی را جهت گشوده شدن موانع سلوکی شیخ ، چهارمی را از روی غلبه غیرت و پنجمی را در حال کمال انقطاع سروده از بشر

## 58 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

یاسین دانست. شیخ ما گفت: از بلقسم بشر یاسین شنیدم به میهنـهـ و او پیری بزرگ بوده است. از اول پیر شیخ ما او بوده است-شیخ گفت: روزی ما را گفت: یا باسید! نه همانا که چنین مرد فراوان بودا مرد باید که جگرخواره و خندان بودا (همان: 203)

کمال دوستی آمد ز دوست بی طمعی  
عطـاـ دهـنـدـهـ تـراـ بهـتـرـ اـزـ عـطـاـ بـهـ یـقـيـنـ  
چـهـ قـيـمـتـ آـرـدـ آـنـ چـيـزـ کـشـ بـهـاـ باـشـدـ  
عـطاـ چـهـ باـشـ چـونـ عـيـنـ کـيمـيـاـ باـشـدـ  
(همان: 19)

بـیـ توـ جـانـاـ قـرـارـ نـتوـانـمـ کـرـدـ  
گـرـ بـرـ تـنـ مـنـ زـفـانـ شـوـدـ هـرـ مـوـيـ  
احسان ترا شمار نتوانم کرد  
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد  
(همان: 19)

محمدبن منور در فصل سوم از باب دوم اسرار التوحید هم به نقل از پدر و یا اجداد خود که از ابوسعیدابوالخیر روایت کرده‌اند یک رباعی و یک قطعه دیگر را هم به بلقاسم بشر یاسین (=پیر ابوسعید) نسبت می‌دهد که مجموع رباعیات که در اسرار التوحید هست و سراینده آن‌ها بشر یاسین باشد به سه رباعی می‌رسد. یک رباعی و یک قطعه از این قرارند:

مهـمـهـانـ توـ خـواـهـمـ آـمـدـنـ جـانـاـ  
خـالـیـ کـنـ خـانـهـ وـ اـزـ پـسـ مـهـمـهـانـ آـ  
متـوـارـیـکـ وـ زـ حـاسـدـانـ پـنـهـاـناـ  
باـ ماـ کـسـ رـاـ بـهـ خـانـهـ درـ منـشـانـاـ  
(همان: 311)

کـهـ گـشـتـ زـنـدـهـ بـدـوـ وـ اـزـ جـزـ اوـ کـیـ مرـدـ بـدـوـ  
مـقـامـ وـ صـفـوتـ خـواـهـیـ وـ پـایـتـ آـلـوـدـهـ  
ازـ حـيـاتـ نـيـابـيـ تـاـ اـزـ جـزـ اوـ نـمـرـيـ  
خـسـيـسـ هـمـتـ تـرـسـمـ کـهـ انـدـرـوـ نـخـورـيـ  
(همان: 311)

پـسـ مـطـابـقـ آـنـ چـهـ کـهـ ابوـسعـیدـابـوالـخـیرـ گـفـتـهـ نـهـ آـنـ چـهـ مـحـمـدـ بـنـ منـورـ اـسـتـدـلـالـ مـیـکـنـدـ،  
تـنـهـاـ اـبـوـسعـیدـ بـرـ صـدـورـ قـطـعـیـ سـهـ ربـاعـیـ وـ یـکـ قـطـعـهـ وـ یـکـ بـیـتـ اـزـ نـاـحـیـهـ پـیرـ خـودـ (بـشـرـ  
یـاسـيـنـ) صـحـهـ مـیـگـذـارـدـ وـ هـمـيـنـ اـثـبـاتـ مـیـكـنـدـ کـهـ سـايـرـ ربـاعـيـ هـاـ وـ اـبـيـاتـ مـنـدـرـجـ درـ اـسـرـارـ  
الـتـوـحـيدـ زـادـهـ طـبـعـ لـطـيـفـ خـودـ شـيـخـ بـودـهـاـنـدـ. اـيـنـ کـهـ اـبـوـسعـیدـ پـسـ اـزـ سـرـودـنـ ربـاعـيـ مـاهـيـتـ  
سـرـايـنـدـهـ آـنـ رـاـ کـهـ خـودـشـ باـشـدـ مـسـكـوتـ گـذـارـدـ وـ مـرـيـدانـ هـمـ کـنـکـاشـيـ درـ بـابـ مـاهـيـتـ

## \_\_\_\_\_«اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر»(64-33)

سراپاینده نکرده‌اند زیرا بیشتر به جهت کسب معرفت و تحصیل ارادت خدمت شیخ می‌آمده‌اند- سبب نفی سراپایش رباعیات از ناحیه ابوسعید و الحق آن به شیخ و پیر دیگری نمی‌تواند بود.

4- دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه اسرار التوحید (صص 110-105) دو بحث مجزاً را در خصوص شاعری ابوسعید پیش می‌کشند که با هم در تضاد و تناقض‌اند. ایشان از یک سو می‌فرمایند: «تردیدی ندارم که هیچ کدام از بزرگان شعر فارسی، با همه مقام والایی که در عالم شعر دارند، این گونه با شعر نزیسته‌اند. عطار و سنائی و حتی مولوی این قدر با شعر دلبسته بوده‌اند که وردشان شعر باشد، قرآن را با شعر عاشقانه فارسی تفسیر کنند و هر پرسش را با شعر پاسخ دهند و آخرین کلماتشان در بستر مرگ شعر باشد و دستور دهند پیش‌پیش جنازه شان بجای آیات قرآن شعر بخوانند و بر لوح گورشان بجای آیات قرآن و ادعیه عربی شعر بنویسند و در حالت مناجات و دعا با خدا به شعر فارسی سخن بگویند و بجای دعا‌های مأثور عربی، برای حرز بیمار و شفای او، شعر فارسی بنویسند؟ گویا هیچ یک از آن بزرگان تا بدین حد با شعر نزیسته باشند، هر چند خود شاعران بزرگی بوده‌اند.» و در همین راستا ابوسعید را بنیادگذار شعر صوفیانه و عرفانی در زبان فارسی بحساب می‌آورند یعنی آغازگر سود جستن از شعر و حوزه احتمالات معنایی آن، در خدمت القاء مفاهیم عرفانی که از درون این تجربه اندک اندک شعر عرفانی، به معنی ویژه و خاص خود، در زبان فارسی آشکار می‌شود.» (همان: 108-107 و 110)

از سویی دیگر می‌فرمایند: «برای بسیاری از مردم، دشوار است پذیرفتن این حقیقت که ابوسعید جز دو رباعی شعر دیگری نسروده باشد اما چه می‌توان کرد که مؤلفان زندگی نامه او که از خاندان او و نزدیک به عصر او بوده‌اند، همه تصریح دارند بر این که وی جز دو رباعی شعری دیگر نسروده است و از سوی دیگر معاصران یا نزدیکان به عصر وی که به زندگی نامه او پرداخته‌اند و همه فضایل او را از علم و کرامت یادآور شده‌اند، اشاره ای به شاعری او ندارند نه صاحب تاریخ نیشابور و نه سمعانی و نه رافعی هیچ کدام اشاره ای در این باب نکرده‌اند تنها هجویری از قدما شعری عربی به نام او آورده که اتفاقاً ازو نیست.» (همان، 106) مطابق فرموده دکتر شفیعی کدکنی ما با ابوسعیدی روپرتو هستیم که دو رباعی سروده و در عین حال بنیاد شعر عرفانی است. یعنی شاعر عارفی چون سنایی با

## 60 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

سرودن منظومه های حدیقه الحقیقه ، طریق التحقیق ، سیرالعباد الی المعاد ، کارنامه بلخ و آن همه قصاید بنیان شعر عرفانی و صوفیانه به شمار آمده است و ابوسعید هم نقطه مقابل او بنیادگذار شعر صوفیانه است با دو رباعی. هیچ کس با سروden دو رباعی در چنین جایگاهی قرار نمی‌گیرد حتی خیام که 15 یا 20 رباعی ماندگار و جاوید سروده در چنین جایگاهی قرار نگرفته است. کسی که در جایگاه بنیادگذار شعر عرفانی قرار می‌گیرد باید در آن حوزه صاحب اثر باشد، هم چنان که سنائی چنین است و تأثیر او بر تمام شعرای عارف مسلک پس از خودش مشهود می‌باشد. صاحب نفس بودن و با شعر زیستن شرط نیست. اگر سخن از تأثیر ابوسعید بر مردم نیشابور و مریدانش باشد به او این حس "لطیف شعرگونه را داشته و در آن دوره از تاریخ ایران به آنان منتقل کرده است. اما سخن در این است که اگر وی بنیادگذار بوده باید تأثیرات کلام منظوم او در حوزه لفظ و معنا به نسل بعد از خودش منتقل شده باشد به گونه ای که محققان بتوانند تأثیر آن را در متون منظوم کلاسیک نشان دهند..

پس این سخن که ابوسعید به اتكاء دو رباعی بنیاد گذار شعر عرفانی و صوفیانه بحساب آید، بدور از انصاف است و روح شعرای بزرگی چون سنائی ، عطار ، مولوی و نظامی را آزرده خواهد ساخت. لذا ناچاریم به این قائل شویم که کسی که بنابر قول محمدبن منور «در یک روز افزون از هزار بیت بر زبانش می‌رود» و به استناد روایات تاریخی از آغاز طفولیت تا هنگام مرگ را با شعر زیسته هیچ استبعادی ندارد که رباعیاتی هم سروده باشد که سراینده اش خودش باشد به این قرینه که بسیاری از علمای شیعه که کارشنان توغل در فقه، فلسفه، علم رجال، علم حدیث و کلام بوده دیوان شعری هم داشته‌اند. (چون غروی اصفهانی و ملا احمد نراقی صاحب مثنوی طاقدیس) و با ظهور سبک هندی در عصر صفوی هم خیلی از کسبه و بازاریان دیوان شعری برای خود ترتیب دادند. پس سؤال اصلی این جاست که چگونه ممکن است ابوسعید عارفی که عمرش را در شعر خواندن و شعر سروden سپری کرده و روز و شبیش را با شعر گذرانده تنها دو رباعی (چهار بیت) سروده باشد. در صورتی که تمام نسخه های قدیمی مرصاد العباد به صدور قطعی یک رباعی - غیر از دو رباعی که محمدبن منور و ابوروح تصريح کرده‌اند - از ناحیه ابوسعید متفق‌اند (ما را جز ازین زبان دگر است...). اگر این مطالب را نپذیریم باید قائل شویم به این که ابوسعید ابوالخیر تنها ناقل و

## \_\_\_\_\_ 61 «اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (64-33)

راوی اشعار بوده ، شعر این و آن را نقل می کرده ، استعداد و طبع شعری نداشته ، آن همه شعری هم که حفظ داشته و پیوسته می خوانده است هیچ تأثیری در او ایجاد نکرده و به هیچ جوشش و الهام شعری نینجامیده است امری که کاملاً بعید و غیر ممکن می نماید.

### نتیجه گیری

ابوسعید به طور قطع رباعیاتی بیش از آن چه محمدين منور و ابوروح در کتب خود گفته‌اند ، سروده است. این که از قول او نقل می کنند که وی گفته آن چه ما می گوییم از زبان پیران قوم است دلیل نفی شعرسرایی او نیست و این سخن او ناشی از تواضع است و باقیستی در راستای من ستیزی و نفس ستیزی او تفسیر شود. بعض رباعیات منسوب به او در آثار احمد غزالی دیده شده که به طور قطع از احمد غزالی نیست و از مشایخ متقدم خراسان که ابوعسید هم از آن جمله است می باشد ؛ با عنایت به این مهم به استدلال دکتر شفیعی که فرموده‌اند رباعیات ابوعسید که نفیسی گرد آورده به لحاظ سبک شناسی با چندین قرن پس از ابوعسید هم قابل تطبیق نیست خدشه وارد می شود زیرا احمد غزالی به فاصله 10 سال پس از ابوعسید متولد شده است.(متوفی 520) و بعضی از رباعیات ابوعسید هم در تمام نسخ قدیمی مرصاد العباد دیده شده که دکتر امین ریاحی در قطعیت صدور آن از 4 رباعی از ناحیه نجم رازی و 1 رباعی از ناحیه مجدد الدین بغدادی تردید نکرده‌اند. و البته در همین کتاب مرصاد نجم رازی رباعی را صریحاً به ابوعسید نسبت می دهد که در اسرار التوحید به ابوعسید نسبت داده نشده و این جاست که دو نص عرفانی (مرصاد العباد و اسرار التوحید) در تضاد و تعارض با هم قرار می گیرند.

## 62 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

### کتابنامه

- ابوالخیر، ابوسعید. 1376. سخنان منظوم. به اهتمام سعید نفیسی. تهران: انتشارات سنائی.
- ابوروح، لطف الله بن ابی سعید. 1382. حالات و سخنان شیخ ابوسعید. تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگاه.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ. 1356. تصوف و ادبیات تصوف. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: امیر کبیر.
- رازی ، شمس قیس. 1314. المعجم فی معايیر اشعار العجم. تهران: انتشارات سنائی.
- سهنهنبلی ، میرحسین دوست. 1292. تذکره حسینی. چاپ لکهنو.
- سراج ، ابونصر. 1388. اللمع فی التصوف. تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون. ترجمه مهدی محبتی. تهران: انتشارات اساطیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1385. از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر. تهران: انتشارات سخن.
- شروانی، جمال الدین خلیل. نسخه مورخ 731. نزهه المجالس. مضبوط در کتابخانه جار الله استانبول.
- عطار نیشابوری، محمدبن ابراهیم. 1379. تذکره الاولیاء. مقدمه و تصحیح و فهارس، محمد استعلامی. تهران: انتشارات زوار.
- عین القضات، عبدالله بن محمد. 1386. تمہیدات. تصحیح و تعلیقات و تحشیه عفیف عسیران. تهران: انتشارات منوچهری.
- غزالی، احمد. 1388. مجموعه آثار فارسی احمد غزالی. به اهتمام احمد مجاهد. تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- غزالی، محمد. (1357-1366). احیاء علوم الدین. ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی. به کوشش حسین خدیوجم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- منور، محمدبن. 1390. اسرار التوحید. مقدمه و تصحیح شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگاه.

63 «اصالت رباعیات و اشعار منتبه به ابوسعید ابوالخیر» (33-64)

1332. اسرار التوحید تصحیح ذبیح الله صفا. تهران: انتشارات امیر کبیر.

میبدی، ابوالفضل رشید الدین. 1361. کشف الاسرار و عدّه الابرار. به سعی و اهتمام  
علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات امیر کبیر.

نجم رازی، ابوبکر عبدالله بن شاهاور بن انوشروان. 1386. مرصاد العباد. به  
اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

هجویری، علی بن عثمان. 1926/1336. کشف المحجوب. تصحیح والنتین ژوکوفسکی،  
لینینگراد. با مقدمه و فهارس محمد لوی عباسی. تهران: کتابفروشی امیر کبیر.

1384. کشف المحجوب. تصحیح محمود عابدی. تهران: انتشارات  
سروش.

#### منابع عربی

هجویری، علی بن عثمان. 1330هـ.ق. کشف المحجوب. چاپ سنگی سمرقند. مطبع  
سلیانوف.

سمعانی، عبدالکریم بن محمد. 1912. الانساب. اعتمی بنشره. دس. مرجلیوٹ، لیدن: بریل،  
موسسه اوقاف گیپ.

قشیری، ابوالقاسم. 1390 / 1971. لطایف الاشارات. به اهتمام ابراهیم بسیونی. دارالکاتب  
العربی للطبعه و النشر، قاهره، ج 6 ،

## جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر»<sup>۱</sup>

دکتر جمشید باقرزاده<sup>۱</sup>

روشنک فولادوند<sup>۲</sup>

دکتر فاروق نعمتی<sup>۳</sup>

### چکیده

عرفان علمی است که از ذات اسماء و صفات خداوند بحث می‌کند و این‌که چگونه سالک از شناخت اسماء و صفات خداوند به ذات الهی رهنمون می‌شود و نیز طریقه‌ای است که در آن دل از ناپاکی‌ها تصفیه و از اخلاق طبیعی دور می‌شود و صفات بشری در آن از میان می‌رود. صوفی از خواهش‌های نفسانی اجتناب می‌ورزد و به صفات روحانی نزدیک می‌شود و در نهایت به علوم حقیقی و باطنی دست می‌یابد. صوفیان باطن‌گروی را بر ظاهرگروی، رشد معنوی را بر شریعت پرستی و تزکیه نفس را بر تعاملات اجتماعی ترجیح می‌دهند. در بحث خداشناسی صوفیه بیش آن که در مورد غصب و قهر و جلال خداوند صحبت کنند، از رحمت، لطف و جمال او سخن می‌گویند. شاعران صوفی در اشعارشان اصطلاحات و رموز خاص خود را دارند. لذا می‌توان گفت شعر صوفی در واقع نوعی شعر سمبولیک و مملو از شور، شوق و غرق شدن در دریای بی کران الهی است. تیجانی یوسف بشیر، شاعر معاصر سودانی، گرایش‌های صوفیانه داشت و به فرقه تیجانیه منسوب بود. از همین رو، اشعارش مملو از مفاهیم تصوف است. او در سرودهایش بارها مفاهیم کشف و شهود، وحدت وجود، تجلی و شطحیات را به کار برده است. در این مقاله سعی شده تا به شیوه توصیفی - تحلیلی، اندیشه‌های صوفیانه در اشعار این شاعر معاصر سودانی مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد.

**واژه‌های کلیدی:** تیجانی یوسف بشیر، عرفان، کشف و شهود، وحدت وجود، شطح، تجلی.

1 - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرمانشاه  
jbagherzadeh10@gmail.com

2 - کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

faroogh.nemati@gmail.com

3 - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش

92/11/10

تاریخ دریافت

92/6/20